

اخلاق سیاسی و سیاست اخلاقی*

مفهوم‌شناسی (اخلاق، سیاست و اسلام)

آیت‌الله علامه محمدتقی مصباح یزدی *

چکیده

آنچه از این پس و در ادامه می‌آید، مجموعه درس‌های اخلاق استاد فرزانه علامه مصباح یزدی پیرامون «اخلاق سیاسی و سیاست اخلاقی» است. اولین قسمت این مجموعه را به عنوان «مفهوم‌شناسی اخلاق، سیاست و اسلام» تقدیم می‌گردید. در این قسمت با مفهوم اخلاق، کاربرد عرفی اخلاق، کاربرد آن در علم اخلاق، مفهوم سیاست، کاربرد عرفی و اصطلاح علم سیاست آشنا خواهیم شد. سرانجام، استاد به بررسی رابطه اسلام، با اخلاق و سیاست پرداخته‌اند.

کلیدواژه‌ها: اخلاق، سیاست، علم اخلاق، کاربرد عرفی اخلاق و سیاست.

مقدمه

و سیاست وجود دارد؟ همچنین از جهت دینی این پرسش قابل طرح است که آیا یک مسئول سیاسی می‌تواند مسائل اخلاقی را نادیده بگیرد و فقط به مصالح سیاسی در قالب‌های خاص بیندیشد و برای آنها طراحی و برنامه‌ریزی کند یا در برنامه‌ریزی‌ها و رفتارها باید جهات اخلاقی را هم رعایت کند و نباید به مسائل اخلاقی صرفاً به‌عنوان فضیلت نگاه کند؟

نیز از لحاظ اجرایی این پرسش مطرح می‌شود که آیا می‌توان در جامعه‌ای اسلامی، مسائل اخلاقی را نادیده گرفت؛ جامعه‌ای که نظام جمهوری اسلامی بر آن حاکم است و بر اساس قانون اساسی آن می‌بایست فعالیت‌ها طبق ارزش‌های اسلامی انجام بگیرد؟ در چنین جامعه‌ای تا چه اندازه باید به لحاظ اجرایی به ارزش‌های اخلاقی توجه شود؟

پس مسئله رابطه اخلاق و سیاست از جنبه‌های مختلف فلسفی، مذهبی و اجرایی اهمیت دارد و موضع‌گیری روشن نسبت به این مسئله و رفتار صحیح و پسندیده بر اساس آن نیازمند توجه به جنبه‌های مختلف این مسئله است.

در این پژوهش می‌کوشیم مسئله رابطه اخلاق و سیاست را در حوزه دینی و با توجه به معارف اسلامی بررسی کنیم. نخستین بحث به‌عنوان مقدمه، مفهوم‌شناسی اخلاق و سیاست و انواع ارتباط میان آن دو است. نسبت این مقدمه به مسئله رابطه اخلاق و سیاست، مانند نسبت مبادی هر علم به آن علم است که پیش از ورود به اصل بحث، قابل طرح است.

روابط مفهومی و مصداقی

گاهی منظور از رابطه دو چیز، رابطه مفهومی آن دو است. وقتی دو مفهوم را با هم می‌سنجیم یا دو لفظ را به لحاظ معنایشان با هم مقایسه می‌کنیم، گاهی با هم متباین هستند؛ یعنی به لحاظ مفهومی هیچ ربطی بین آنها نیست؛ مانند مفهوم حیوانی فرضی، ستاره‌ای در آسمان، دین و... . گاهی نیز آن دو مفهوم متداخل‌اند؛ یعنی یک مفهوم، جزئی از مفهوم دیگر را تشکیل می‌دهد؛ مانند بدن یا سر انسان نسبت به انسان. در این مفاهیم برای تصور مفهوم کل، باید جزء آن را نیز تصور کرد و مفهوم جزء در مفهوم کل نهفته است. البته گاهی هم رابطه جزئی و کلی است؛ مانند رابطه انسان و حیوان.

در این پژوهش قصد داریم رابطه اخلاق و سیاست را تبیین کنیم. این مسئله بدان جهت دارای اهمیت است که در بسیاری از گفت‌وگوها و نوشته‌ها نه تنها بین صاحب‌نظران غربی، بلکه میان اندیشمندان اسلامی در این باره ابهام‌هایی وجود دارد (شریفی و همکاران، ۱۳۹۶، ج ۴، ص ۲۳-۴۵). گاهی هنگام بحث درباره ضرورت انجام کاری، برخی آن را موضوعی اخلاقی می‌دانند و به دلیل اینکه ارتباطی با سیاست ندارد، از انجام دادنش خودداری می‌کنند؛ هرچند معتقدند اگر هم کسی آن کار را انجام داد، اشکالی ندارد. بر اساس این طرز تفکر، آموزه‌های اخلاقی برای حاکمان و دست‌اندرکاران مدیریت کشور تعیین تکلیف نمی‌کند و اگر هم به آنها عمل نشود، به مسئولیت سیاسی شخصی لطمه نمی‌زند!

گاهی رفتارهایی انجام می‌گیرد که با نگاه دینی، ناپسند است و در صورت اعتراض نسبت به رفتارهای مزبور، چنین پاسخ داده می‌شود که هرچند شما با نگاه اخلاقی آن را بد می‌شمارید، اما مصالح سیاسی اقتضای چنین رفتارهایی را داشته است و یک مسئول و سیاستمدار می‌بایست در هریک از دو حوزه اخلاق و سیاست، به اقتضای همان حوزه رفتار کند. چنین گفت‌وگوهایی کمابیش در کشور مطرح می‌شود و برخی افراد تصور روشنی از رابطه اخلاق و سیاست ندارند. پس این موضوع از نیازهای فکری زندگی روزمره ماست.

گاه برخی افراد در اثر اشتباه دیگران سرزنش و توبیخ می‌شوند و درباره برخی افراد بدگویی می‌شود؛ چراکه تصور درستی از رابطه اخلاق و سیاست وجود ندارد و بر اساس تلقی تفکیک اخلاق و سیاست، قضاوت نادرست صورت می‌پذیرد.

به‌راستی وظایف اخلاقی کدام‌اند؟ سیاست چه وظایفی را اقتضا می‌کند؟ چه ربطی بین وظایف اخلاقی و سیاسی وجود دارد؟ اگر بین رفتاری سیاسی و رفتاری اخلاقی تراحم شد، کدام را باید ترجیح داد؟ در محافل علمی و آکادمیک دنیا بحث‌های بسیار جدی و فراوانی درباره رابطه اخلاق و سیاست مطرح است. می‌توان سابقه این بحث را به دورانی برگرداند که اندیشه‌ورزی بشر شکل منظمی پیدا کرده و مکاتبی پدید آمده است.

این موضوع میان مباحث علمی و معرفتی، آهنگی فلسفی دارد و به لحاظ فلسفی، این سؤال مطرح است که چه رابطه‌ای بین اخلاق

کاربرد عرفی اخلاق

درباره چستی مفهوم اخلاق و همچنین سیاست نیز بین مردم و اهل زبان‌های گوناگون، اختلاف وجود دارد. در زبان فارسی، هنگامی که از اخلاق صحبت به میان می‌آید، رابطه بین دو انسان به ذهن می‌رسد که گاهی همراه با تند و خشونت است و گاهی همراه با نرمی و مهربانی. در این صورت وقتی می‌گوییم اخلاق فلانی خوب است، منظورمان این است که در مقام معاشرت با انسان‌های دیگر، رفتارهایی می‌کند که مورد پسند طرف مقابل است و خوشایند اوست؛ اما اگر انسان با دیگری رفتار تند و خشونت‌آمیزی داشته باشد و کاری کند که به ضرر او تمام شود، می‌گوییم انسان بداخلاقی است.

«اخلاق» و «خُلُق» در زبان عربی و با توجه به اصطلاحات قرآنی، مفهومی بیش از این دارد. هرچند کاربردهایی مانند «وَأَنَّكَ لَئَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قلم: ۴) با معنای پیش‌گفته سازگار است، اما هنگام بحث درباره گستره اخلاق، اخلاق فاضله، اخلاق رذیله و... با آن متفاوت است و دایره‌اش گسترده‌تر می‌شود.

کاربرد در علم اخلاق

اصطلاح دیگر، مربوط به «علم اخلاق» است. علم اخلاق از ملکات نفسانی بحث می‌کند. ملکات نفسانی به معنای عادت‌های رفتاری است؛ یعنی رفتاری که انسان سال‌ها داشته و به آن عادت کرده است؛ به گونه‌ای که به‌طور طبیعی در زمان خودش همان کار را انجام می‌دهد؛ نه رفتاری که یک بار از او سر زده باشد. بر اساس این اصطلاح رایج در علم اخلاق، به شخصی که یک بار به کسی پول بدهد، سخاوتمند یا باسخاوت گفته نمی‌شود. سخاوت، ملکه و عادت ثابت برای بخشش است. همچنین به کسی که یک بار از بخشش خودداری کرده است، بخیل گفته نمی‌شود. بخیل، صفتی ثابت برای کسی است که هیچ‌گاه در مواردی که باید پول خرج کند، این کار را انجام نمی‌دهد. بنابراین علم اخلاق از ملکات بحث می‌کند؛ نه رفتارهای فوری و زودگذر.

کاربرد اعم اخلاق

«اخلاق» در اصطلاحی عام‌تر، با مفاهیم ارزشی مساوی است. اخلاق در این اصطلاح از مفاهیم اخلاقی مانند باید و نباید سخن

رابطه این دو مفهوم، عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی هر انسانی حیوان است، اما هر حیوانی انسان نیست.

گاهی دو مفهوم، عین هم‌اند و هرچند در وهله نخست تصور می‌شود که دو مفهوم هستند، اما در واقع یک مفهوم‌اند؛ مثل انسان و بشر که دو لفظ هستند و یک معنا را بیان می‌کنند.

روابط مزبور میان مفاهیم برقرار است؛ اما گاهی رابطه بین مصادیق در نظر گرفته می‌شود. برای نمونه گاهی مفاهیمی که بین آنها رابطه تباین برقرار است، به لحاظ مصداق می‌توانند با هم توافق داشته باشند. رابطه بین مصادیق نیز گاه رابطه‌ای کلی است؛ یعنی هر مصداقی برای مفهوم اول فرض کنیم، مصداق مفهوم دوم نیز به حساب می‌آید یا برعکس. همچنین ممکن است رابطه بین مصادیق، رابطه عموم و خصوص من وجه باشد؛ یعنی بعضی چیزها مصداق مفهوم اول هست، اما مصداق مفهوم دوم نیست یا بالعکس. در این صورت بعضی چیزها مصداق هر دو مفهوم خواهند بود.

منشأ اختلاف نظر در مفهوم اخلاق و سیاست

در دو مفهوم «اخلاق» و «سیاست»، اختلاف وجود دارد. برخی مفاهیم برای امور عینی وضع شده‌اند و هرچند در زبان‌های گوناگون ممکن است الفاظ مختلفی برای آنها به کار رود، اما از همه آنها یک امر عینی فهمیده می‌شود؛ مانند درخت، شجر، tree که همگی یک مفهوم دارند و از یک چیز عینی حکایت می‌کنند؛ یعنی خارج از ذهن قابل نشان دادن است.

دو مفهوم «اخلاق» و «سیاست» از این‌گونه مفاهیم نیستند که برای امور عینی وضع شده باشند؛ بلکه در زمره مفاهیم انتزاعی قرار دارند؛ یعنی از مفاهیمی هستند که توسط عقل و با ملاحظه جهاتی، انتزاع و ساخته می‌شوند. گاهی در اینکه عقل چه جهات و نکته‌های دقیقی را رعایت کرده و مفهوم موردنظر را ساخته است، اختلاف می‌شود. برخی، قیودی را به آن می‌افزایند و گاه در قیدها هم اختلاف نظر وجود دارد؛ مانند اینکه قید مزبور توضیحی است یا احترازی.

مفهوم‌شناسی اخلاق

نخستین مفهوم در مسئله «رابطه اخلاق و سیاست»، مفهوم «اخلاق» است. مفهوم‌شناسی این واژه را با بیان معنای عرفی آن آغاز می‌کنیم:

رفتار عملی هستند؛ اما اخلاق ناظر به رفتار عملی افراد نسبت به همدیگر است و سیاست ناظر به رفتار مدیر جامعه نسبت به افراد جامعه و بالعکس. پس اخلاق و سیاست دو مفهوم متباین‌اند؛ اما از آنجاکه وجه عامی دارند، می‌توان آنها را دو «توع» از یک جنس دانست. جنس آن دو، «حکمت عملی» است که بخشی از آن اخلاق فردی است، بخش دیگر آن اخلاق اجتماعی و بخش سوم آن سیاست.

به‌هرحال با توجه به تنوع معانی اخلاق، در صورتی می‌توان بحثی مفید و معقول در زمینه رابطه اخلاق و سیاست داشت که تعریفی برگزیده از اخلاق ارائه دهیم و بر یکی از معانی آن توافق کنیم. البته هنگام بررسی این موضوع از دیدگاه قرآن یا روایات باید معنای اخلاق در این منابع را به دست آوریم و روشن کنیم که منظور قرآن یا روایات از اخلاق کدام معناست.

مفهوم‌شناسی سیاست

همان‌طور که اخلاق در معانی متعددی به کار می‌رفت، سیاست نیز این‌گونه است. بنابراین پیش از بحث درباره رابطه اخلاق و سیاست، باید معنای سیاست را نیز روشن کنیم:

کاربرد عرفی سیاست

سیاست مفهومی عرفی دارد که تقریباً با نوعی شیطنت آمیخته است. طبق این معنا سیاستمداران کسانی هستند که برای رسیدن به هدف خود، فریب‌کاری و مخفی‌کاری می‌کنند.

سیاست در اصطلاح

سیاست واژه‌ای عربی به معنای تدبیر امور، و به مفهوم مدیریت بسیار نزدیک است (عسکری، ۱۴۰۰ق، ص ۱۸). بر اساس این معنا سیاست به خوب و بد تقسیم می‌شود. اگر سیاست برای رسیدن به هدف مورد نظر مفید باشد، سیاستی مطلوب است؛ اما اگر رفتارهای مربوط به مدیریت جامعه با اهداف مورد نظر سازگار نباشد، سیاستی بد و نامطلوب است.

سیاست در اصل به معنای مدیریت یک گروه، جامعه، شهر یا کشور است. این معنا در تعبیرات دینی نیز وجود دارد؛ مانند تعبیر «ساسة العباد» درباره ائمه علیهم‌السلام که در زیارت جامعه این‌گونه آمده است: «السَّلامُ عَلَیْكُمْ یا ... ساسة العباد» (صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۶۱۰)

می‌گوید. ریشه این مسئله به تقسیمی از معرفت برمی‌گردد که از قدیم‌ترین ایام فلسفه مطرح بوده است (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۳۱-۳۲). بر اساس این تقسیم، حکمت مجموعه‌ای از علوم حقیقی است که دو بخش نظری و عملی دارد. حکمت نظری از واقعیات موجود (مانند زمین، آسمان، آخرت، خدا، پیامبر، روح و...) سخن می‌گوید و با گزاره‌هایی از سنخ «هست و نیست» بیان می‌شود؛ مانند اینکه زمین هست، تعداد آسمان هفت عدد است و... . در مقابل، حکمت عملی درباره مسائلی است که با باید و نباید بیان می‌شود؛ مانند اینکه باید عدالت داشت یا نباید ظلم کرد. گزاره‌های حکمت نظری در ارتباط با فکر و چگونگی درک انسان از واقعیت است؛ اما گزاره‌های مربوط به حکمت عملی، مربوط به رفتار است. حکمت نظری به سه بخش الهیات، طبیعیات و ریاضیات تقسیم می‌شود؛ همان‌طور که حکمت عملی سه بخش دارد:

بخش اول در ارتباط با خود انسان است، حتی اگر هیچ‌کس دیگر در نظر گرفته نشود؛ مانند اینکه انسان نباید پرخوری کند؛ بخش دوم درباره ارتباط انسان با خانواده و نزدیکانش است؛ مانند اینکه پدر باید حقوق فرزندانش را رعایت کند یا فرزند باید به پدر احترام بگذارد. این رابطه در حوزه‌ای وسیع‌تر نسبت به همه افراد جامعه نیز مطرح می‌شود؛ مانند آنکه به هیچ‌کس نباید دروغ گفت یا ظلم کرد؛

بخش سوم درباره رابطه مدیران جامعه با افراد جامعه است؛ اینکه مدیر جامعه نسبت به مردم و مردم نسبت به مدیر جامعه چگونه باید رفتار بکنند.

بر اساس این تقسیم، در حوزه حکمت عملی به گزاره‌هایی که در ارتباط با خود فرد است، علم اخلاق گفته می‌شود. همچنین به بخش دوم که درباره رابطه انسان با خانواده، همسایه‌ها و بالأخره همه مردم است، تدبیر منزل یا تدبیر مدینه می‌گویند و بخش سوم که به کل جامعه مربوط است، تدبیر امت، تدبیر کشور یا سیاست نام دارد.

«سیاست» در این اصطلاح به معنای بایدها و نبایدهای مربوط به کل جامعه است. بر این اساس، سیاست بخشی از حکمت عملی است که موضوع آن، روابط کل جامعه با حاکمان است؛ اما اخلاق با حکومت و تدبیر جامعه ارتباطی ندارد.

طبق توضیحات مزبور مفهوم اخلاق و مفهوم سیاست، دو مفهوم متباین‌اند که یک جنس کلی دارند. اخلاق و سیاست هر دو مربوط به

باشد یا خیر؛ بلکه بحث دربارهٔ این است که یک سیاستمدار چگونه باید رفتار کند. پس «اخلاق» را به معنای رفتارهای ارزشی در نظر می‌گیریم؛ رفتارهایی که به حسن و قبح متصف می‌شود و جا دارد کسی آنها را ستایش یا نکوهش کند.

بر اساس این تعریف، به کارهای خوب، «رفتارهای اخلاقی»، و به کارهای بد، «رفتارهای غیراخلاقی» گفته می‌شود. اگرچه بر اساس یک معنا خود اخلاق به خوب و بد تقسیم می‌شود، اما طبق اصطلاح برگزیده، این‌گونه گفته می‌شود که رفتار یا اخلاقی است یا غیراخلاقی.

رابطهٔ اسلام با اخلاق و سیاست

تا اینجا رابطهٔ اخلاق و سیاست را با یکدیگر سنجیدیم. حال این سؤال را مطرح می‌کنیم که اسلام چه رابطه‌ای با اخلاق و سیاست دارد؟ آیا ارتباط اسلام با سیاست به معنای ارتباط اخلاق با سیاست است؟

سه مفهوم «اسلام»، «اخلاق» و «سیاست» با یکدیگر متباین هستند؛ اما از نظر مصداق می‌توانند بر یکدیگر منطبق شوند. توضیح آنکه اسلام مجموعه‌ای از عقاید و رفتارهاست. بر اساس این اصطلاح، اسلام دربردارندهٔ دو بخش اساسی است:

الف) بخش نظری و اعتقادی؛ مانند وجود خدا و پیامبر و معاد؛
ب) بخش عملی؛ مانند لزوم عبادت خداوند و وجوب عمل به احکام الهی.

معمولاً دین را دارای سه بخش عقاید، اخلاق و احکام می‌دانند؛ ولی از آنجاکه اخلاق را به معنای عام‌تری در نظر گرفتیم، شامل احکام هم می‌شود و از این نظر، دین را به دو بخش نظری و عملی تقسیم کردیم. اعتقادات مربوط به بخش نظری دین است و رفتارهای ارزشی (فقهی یا اخلاقی) مربوط به بخش عملی دین است. حال بر اساس این تعریف، اسلام چه رابطه‌ای با اخلاق و سیاست دارد؟

پاسخ آن است که رفتارهایی که اسلام توصیه می‌کند، هر سه بخش اخلاق (اخلاق فردی، خانوادگی و اجتماعی) و سیاست را در بر می‌گیرد. انسان در فاصلهٔ اذان صبح تا پیش از طلوع آفتاب باید نماز صبح را بخواند؛ هرچند هیچ انسان دیگری روی زمین نباشد. همچنین باید به پدر و مادرش احترام بگذارد و نسبت به خانواده خوش‌رفتار باشد. رفتارهای انسان با امام یا پیغمبری که حاکم بر جامعه است یا رفتاری که آنها باید در برابر مردم داشته باشند، نیز در

طوسی، ۱۴۱۴ق، ج ۶ ص ۹۶). «ساسة»، جمع «سائس» از ریشهٔ «س و س»، به معنای فرمانروا و حاکم است (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۳۳۶). بنابراین «ساسة العباد» یعنی سیاستمداران، سیاستگران یا سیاست‌ورزان جامعه.

سیاست مفهومی عینی نیست که انسان بتواند آن را نشان بدهد و بگوید رنگ، شکل یا وزنش چگونه است؛ بلکه مفهومی انتزاعی و ساختهٔ ذهن انسان است. سیاست هنگامی معنا پیدا می‌کند که کسی بر مسندی می‌نشیند و دستوری می‌دهد و دیگری عمل می‌کند یا هنگامی که کسی تدبیری می‌کند، نقشه و طرحی می‌دهد و دیگران بر اساس آن عمل می‌کنند. با چنین لحاظهایی است که مفهوم سیاست انتزاع می‌شود.

به‌رحال اصطلاحاتی مانند اخلاق و سیاست به تعریف نیاز دارند و طرف‌های بحث یا مناظره دربارهٔ این موضوع، باید نسبت به معنای موردنظر خود با هم توافق کنند.

از نظر اسلام، اخلاق با سیاست چه نسبتی دارد؟ از دیدگاه اسلام، سیاست خوب است یا بد؟ نسبت به آن، چه باید کرد و چه نباید کرد؟ پاسخ به این قبیل پرسش‌ها تنها با دقت در مفهوم اخلاق و سیاست به دست نمی‌آید. از معنای سیاست نمی‌توان به این سؤال پاسخ داد که آیا ورود در سیاست جایز است یا خیر، یا آیا هر سیاست و تدبیری خوب است یا خیر؟ همچنین آیا اصطلاح «باید» در تعبیر «یک سیاستمدار باید این‌گونه عمل کند» همان «باید» اخلاقی است؟

این بحث‌ها جوانب گوناگونی دارد و شعبه‌های مختلف پیدا می‌کند؛ به‌گونه‌ای که حل همهٔ آنها نیازمند فکر و تحقیق مستمر و طولانی است تا پژوهشگر بتواند ابعاد آن را بسنجد و مسائلش را به ترتیب منطقی حل کند. در این صورت است که می‌توان بحثی منطقی و سنجیده ارائه داد؛ و‌گرنه بحث‌ها ابهام‌هایی را در پی خواهد داشت. با توجه به محدودیت زمانی باید به برخی اصول موضوعه اکتفا کنیم؛ یعنی در مقام پژوهش دربارهٔ ارتباط اخلاق و سیاست قرارداد می‌کنیم که منظور ما از اخلاق و سیاست چیست.

طرح مسئله بر اساس معنای برگزیده از اخلاق

دربارهٔ مسئلهٔ رابطهٔ اخلاق و سیاست، «اخلاق» را در معنای ارسطویی آن، یعنی ملکات نفسانی، منحصر نمی‌کنیم؛ زیرا در این مسئله، بحث دربارهٔ ملکات نفسانی سیاستمدار نیست که مثلاً بخیل

دایره بخش رفتاری دین قرار دارد. بنابراین رابطه اسلام با هریک از اخلاق و سیاست، رابطه عام و خاص موردی است؛ یعنی هرچند از لحاظ مفهوم متباین هستند، اما از لحاظ مصداق، دین نه تنها شامل مسائل نظری و اعتقادی می‌شود، بلکه مسائل عملی (مسائل فردی، خانوادگی، اجتماعی و سیاسی) را هم در بر می‌گیرد.

با توجه به آنچه گفته شد جا دارد این سؤالات را مطرح کرد:

اخلاق از نظر اسلام چیست؟

سیاست از نظر اسلام چیست؟

رابطه اخلاق و سیاست از دیدگاه اسلام چیست؟

آیا از منظر اسلام بین اخلاق و سیاست پیوندی خاص برقرار است؟

تا اینجا با مسائل اساسی بحث آشنا شدیم. بحث عمیق، بنیادی، جامع و روشمند درباره این مسئله - و هر مسئله دیگر - در وهله اول مبتنی بر مفهوم‌شناسی صحیح، استخراج موضوعات، سنجش ارتباط میان آنها و تبیین مسئله به صورت دقیق است. به همین دلیل گفتار اول را به این گونه مسائل بنیادین اختصاص دادیم. با به کارگیری این روش منطقی است که می‌توان به بحث‌های جدید ورود پیدا کرد و درباره آنها به پژوهش پرداخت.

.....منابع

- شریفی، احمدحسین و همکاران، ۱۳۹۶، *دانشنامه اخلاق کاربردی*، چ دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- صدوق، محمدبن علی، ۱۴۱۳ق، *من لا یحضره الفقیه*، تصحیح علی‌اکبر غفاری، چ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۱۴ق، *الأملی*، قم، دار الثقافة.
- عسکری، حسن بن عبدالله، ۱۴۰۰ق، *الفروق فی اللغة*، تحقیق، بیروت، دار الآفاق الجدیدة.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ق، *کتاب العین*، چ دوم، قم، هجرت.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۹۸، *آموزش فلسفه*، چ پنجم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.